

طریق تفسیر قوانین مدنی

مقتن که در رأس قوای موجد اصول و قواعد حقوقی قرار گرفته هر قدر هم هنگام وضع قوانین موضوعات خاصی را از دست ندهد باز هم نمیتواند کلیه انواع مختلف آنها را پیش بینی نماید زیرا بواسطه تحول و تضاید روابط حقوقی بین افراد جامعه امور خاصی نیز روز بروز تغییر و توسعه مییابد و بشکل گوناگون در گردش مدنی بروز و تولید میشوند از این لحاظ قواعدیکه بمنظور منظم نمودن روابط اشخاص وضع مینمایند در اغلب موارد بعنوان اصول و احکام کلی تدوین میگردد و اعمال آنها بموضوعات خاصی در عمل خالی از اشکال نبوده.

شالوده و مبنای هر قانون فکر و معنی آن میباشد که با الفاظ پوشیده است و عبارات و جملاتی که بوسیله آن قانون بیان شده صورت ظاهر موضوع است و قابل اجرا نمیشد بلکه فقط معنی قانون است که باید از طرف مجریان بموقع اجرا گذارده شود - بنابر این اطلاق صحیح مقررات قانون بموضوعات مطروحه مستلزم شکستن مغز قانون *Ratio juris* است که بوسیله تفسیر بعمل میآید و در نتیجه آن اصل معنی قانون و اراده و تمایل حقیقی قانونگذار یافت و احراز میگردد.

تفسیر قوانین مدنی بالاخص در موارد زیر لازم و واجب است :

نخست در مورد تطبیق قانون با موضوع بحث جهت تعیین اینکه قضیه مطروحه مشمول کدامیک از مواد قانون میباشد.

دوم در مورد متناقض بودن قانون و ابهام و اجمال آن که بواسطه عدم صراحت و مشکوک بودن مفاد قانون دانستن اصل معنی آن تولید اشکال مینماید.

سوم در موردیکه برای قطع و فصل قضیه مطروحه اصلاً قانونی وجود نداشته باشد.

تفسیری که از طرف دوایر فنی (دادگاهها) بعمل میآید تفسیر قضائی میگویند و اما تفسیری که از قانون هیئت مقتن مینماید آنرا قانونی یا رسمی مینامند.

حق تفسیر رسمی که از بحث ما خارج است اصلاً متعلق بقوه تقنینیه میباشد و در کشور ایران بموجب اصل ۲۷ متمم قانون اساسی بمجلس شورای ملی اختصاص داده شده است. اهمیت تفسیر رسمی در نفوذ مفسر است و بهمین جهت تفسیر مزبور برای تمام افراد و دادگاهها لازم الاتباع است.

طرق تفسیر قوانین مدنی

توضیح و کشف معنی قانون که از طرف هیئت متنن معمول میگردد در حکم قانون جدید بوده و با رعایت کلیه تشریفات مقررہ برای وضع قوانین صورت میگردد. بنابراین تفسیر رسمی برابر با قانون جدید بوده و برخلاف تفسیر قضائی برای عموم لازم الرعایه است.

تفسیر قضائی

حالیہ متنن کشورہای متمدنہ ہداد گاہہای مدنی اجازہ میدہند نواقص و ابہام و عدم تکمیل قانون را از راه بکار بردن طرق و اسلوب مختلف تفسیر مرتفع سازند. قانونگذار ما نیز بہ پیروی از رویہ متنن کشورہای نامبرده در این باب بشرح مادہ ۳ قانون آئین دادرسی مدنی مقرر میدارد .

« داد گاہہای داد گستری مکلفند بدعوی موافق قوانین رسیدگی کردہ حکم دادہ یا فصل نمایند و در صورتیکہ قوانین موضوعہ کامل یا صریح نبودہ و یا متناقض باشد یا اصلاً قانونی در قضیہ مطروحہ وجود نداشتہ باشد باید موافق روح و مفاد قوانین موضوعہ و عرف و عادت مسلم قطع و فصل نمایند . »

باتوجہ بمداول مادہ نامبرده معلوم است کہ در آن بدو قسم مهم تفسیر قضائی اشارہ شدہ و پایہ و مبنای تفسیر تحت اللفظی و تفسیر از طریق روح و مفاد قوانین و عرف و عادت ریختہ شدہ.

طبق مادہ موصوفہ داد گاہ باید بدواً بمفاد قانون مراجعہ و متن آنرا مورد تفسیر تحت اللفظی قرار دادہ و قضیہ را قطع و فصل نماید - گرچہ تفسیر تحت اللفظی ایجاب میکند کہ داد گاہ خود را مقید بعبارت قانون نمودہ و از آن تجاوز ننماید ولی با وصف مزبور داد گاہ باز ہم نباید خود را اسیر الفاظ دانستہ بلکہ باید با اعمال کلیہ اصول منطق و گرامر عبارات و الفاظ قانون را دقیقاً مورد مطالعہ قرار دادہ آنها را کاملاً روشن سازد تا اینکه رفع تردید گردد و چنانچہ قانونی صاف و روشن موجود باشد کہ مورد بحث شمول آن بودہ طبق همان قانون رفتار و حکم مقتضی صادر نمایند.

نتیجہ دیگری کہ از مادہ ۳ آئین دادرسی مدنی گرفته میشود اینست کہ در صورتیکہ بواسطہ ناقص یا متناقض بودن قانون یا اصلاً نبودن قانون موضوع مورد بحث تطبیق با هیچ یک از مواد قانون نکرده داد گاہ باید از طریق روح و مفاد قوانین و عرف و عادت رفتار و دعوی را قطع و فصل نماید.

تفسیر از روح و مفاد قوانین بدو نحو است تفسیر اصلی و تکمیل قانون.

تفسیر اصلی بنوبہ خود بدو قسم نیز منقسم میشود . تفسیر تاریخی و تفسیر

دگماتیک

طرق تفسیر قوانین مدنی

« تفسیر تاریخی »

بدیهی است که قانون سیر تکاملی خود را تدریجاً طی مینماید و برای اینکه معنی آن کاملاً روشن گردد دانستن منابع و مراحل و جریان مقدماتی آن ضروری است باینجهت موقعیکه دادرس در احراز مفهوم قانون مواجه با اشکالاتی شد برای رفع آنها باید به تاریخچه پیدایش قانون مورد نظر پی ببرد.

هرچند قانون جدید که بجای قانون سابق یا تکمیل قانون مزبور ایجاد شده کلاً یا جزءاً قانون اخیر الذکر را ملغی میسازد لیکن با وصف مزبور ارتباط کامل بین قانون جدید و قدیم قابل تردید و شبهه نبوده و برای اینکه مفهوم قانون و فلسفه وضع آن روشن شود لازم است در اطراف قانون منسوخه نیز تحقیق بعمل آید و این امر بوسیله تفسیر تاریخی انجام میگردد.

من باب مثل ماده ۴ آئین دادرسی مدنی را که باین عبارت انشاء گردیده « اگر دادرس دادگاه بعد از اینکه قوانین موضوعه مملکتی کامل یا صریح نیست و یا ناقص و متناقض است یا اساساً قانونی وجود ندارد از رسیدگی و فصل دعوی امتناع کند مستنکف از احقاق حق محسوب خواهد شد » مورد تفسیر تاریخی قرار میدهیم. همین ماده سابقاً در اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۳۲۹ قمری چنین بیان و تشریح شده « اکیداً ممنوع است که محاکم عدلیه بعد از اینکه قوانین موضوعه مملکتی کامل یا صریح نیست و یا ناقص و متناقض است صدور حکم را توقیف کنند متخلفین از این قاعده در حکم اشخاصی خواهند بود که استنکاف از احقاق حق کرده باشند » بطوریکه ملاحظه میشود مفهوم کلی عبارت در هردو جا یکی میباشد و مستلزم آنست که دادرس باید بقضیه مطروحه رسیدگی و آنرا قطع و فصل نماید و در عین حال از هیچیک از عبارات مزبور معلوم نمیکرد که فلسفه وضع قانون مزبور چه بوده است برای روشن شدن این امر و احراز عواملی که موجب ایجاد این قانون گردیده همانطور که قبلاً اشاره شده باید بششاء و سببها را جستجو و باساس قضیه واقف شد.

با تعمق و توجه بیشتری بسوابق قانون مزبور معلوم میشود که مرحوم مشیرالدوله پیرنیا که واضع اولیه قانون اصول محاکمات حقوقی بوده چون تحصیلاتش در قسمت حقوق در روسیه امپراطوری بوده بعضی مواد قانون نامبرده را از اصول محاکمات مدنی آن کشور که در سال ۱۷۶۴ بتصویب رسیده اقتباس نموده از جمله ماده ۴ مزبور عیناً ترجمه از ماده ۱۰ اصول محاکمات مدنی روسیه سابق میباشد.

منظور از وضع ماده اخیر الذکر در کشور نامبرده سمانعت از طرز رسیدگی ناصحیح که در محاکم روسیه قدیم معمول بوده میباشد چه وقتیکه دادگاه مزبور ضمن رسیدگی مواجه با اشکالات قانونی میشد صدور حکم را توقیف میکرد و جهت کسب تکلیف و رفع تردید بمرجع بالاتر مراجعه و مرجع مزبور هم بنوبه خود بمقام بالاتر دیگری رجوع

طرق تفسیر قوانین مدنی

میکرد و بدین ترتیب رفته رفته موضوع مورد بحث بمرحله قانونگذاری و پیشگاه پادشاهی کشیده و نتیجتاً در این مرحله اخیر قانون منتهی بتفسیر رسمی میگردد و سپس دادگاهی که صدور حکم را توقیف کرده بود طبق تفسیر مقنن رأی خود را صادر و اعلام مینمود. لیکن بعداً که در روسیه قدیم قوای ثالثه کشوری برقرار گردید مشاهده شده که این طرز رسیدگی علاوه از ایجاد بطوء جریان دادرسی مابینت کلی با مقررات قانون اساسی دارد زیرا :

اولاً مداخله مقنن در امور قضائی از نقطه نظر قانون نامبرده که قوه تقنینیه را از قوه قضائیه مجزا و تفکیک کرده غیر جایز بوده .

ثانیاً با صدور حکم طبق تفسیر مقنن اثر قانون را نسبت بمقابل سرایت میدادند و بدین نحو اصل دیگر قانون اساسی « **قانون عطف بما سبق ندارد** » متزلزل میگردد. جریان مزبور باعث وضع ماده فوق الذکر شد که بموجب آن محاکم را مکلف نمودند بکلیه دعاوی مطروحه رسیدگی و بدون مراجعه بمقام دیگری مستقیماً حکم صادر نمایند.

بنابراین فلسفه ماده ۱۰۰ قانون اصول محاکمات مدنی روسیه امپراطوری که ترجمه آن بشرح ماده ۴ اصول محاکمات حقوق ایران مصوب سال ۱۳۲۹ قمری درج شده و سپس هم با تغییرات عبارتی در ماده ۴ آئین دادرسی مدنی منتقل گردیده جلوگیری از مداخله قوه خارجی در امور قضائی که رسیدگی بآن منحصرأ از صلاحیت دوایر قضائی شناخته شده و همچنین استقرار اصل کلی « **قانون عطف بما سبق ندارد** » میباشد .

« تفسیر دوگماتیک » Dogmatique

در قبال تفسیر تاریخی تفسیر دیگری که در نزد دانشمندان کشورهای مغرب تحت عنوان تفسیر دوگماتیک مصطلح است قرار گرفته و اگر منظور از تفسیر اولی احراز معنی قانون بوسیله مطالعات منابع و جریان مقدماتی بوده تفسیر دوم یعنی دوگماتیک بهیچوجه بسابقه قانون پی نمیرد و آنرا بطوری که ذیلاً تشریح میگردد در حال حاضر و مقطوع مورد مطالعه قرار میدهد .

تفسیر دوگماتیک اقسام متعدد دارد و مهمترین آنان بدین قرار است .

۱ (تفسیر سیستماتیک

۲ (تفسیر محدود

۳ (تفسیر مبسوطه

۴ (مفهوم مخالف

تفسیر سیستماتیک Sistematique - یکی از اقسام تفسیر دوگماتیک مطالعه ماده قانون مربوطه از لحاظ جائی است که ماده مزبور در مجموعه قوانین قرار گرفته است - بطور کلی قوانین بترتیب نوشته میشود و هر قسمت احکام و شرایط خاص خود را دارا

طرق تفسیر قوانین مدنی

است و از این جهت مجموعه قوانین بکتاب و ابواب و فصول و غیره تقسیم و طبقه بندی میشود و در بعضی موارد دادرسی با در نظر گرفتن جائی که ماده مورد نظر در قانون قرار گرفته مشکل را مرتفع میسازد .

برای مثال بحکم شماره ۱۰۲۶ مورخه ۳۰/۸/۲۱ شعبه شش دیوان عالی کشور استناد میشود :

کسی بدادخواست حصر وراثت یک نفر اعتراض نموده و دادگاه بخش اعتراض مزبور را وارد ندیده و بالتجریحه حکم حصر وراثت بر نفع متقاضی صادر نموده - محکوم علیه دادخواست پژوهشی تقدیم و آنرا بوسیله دادگاه شهرستان محل اقامت خود طبق مقررات آئین دادرسی مدنی بدادگاه شهرستان مرجع رسیدگی پژوهشی فرستاده دادگاه اخیر موردرا از موارد امور حسبی تشخیص و چون دادخواست پژوهشی برخلاف نص صریح ماده ۳۲ قانون مزبور بوسیله دفتر دادگاه صادرکننده حکم تقدیم نشده بود قرار رد صادر نموده است - نسبت بقرار مزبور شکایت فرجامی تقدیم گردید و فرجام خواه ضمن استناد بماده ۳۶۲ قانون امور حسبی رسیدگی بحصر وراثت و اعتراض بر آن را تابع مقررات آئین دادرسی مدنی دانسته و درخواست نقض قرار فرجام خواسته را کرد و شعبه ۶ دیوان عالی کشور در این باب چنین رأی داده است .

فصل دهم از باب ششم قانون امور حسبی از ماده ۳۶۰ تا ۴۷۵ راجع بموضوع انحصار وراثت و اعتراض بر درخواست انحصار وراثت میباشد
با این وصف مسلم است که این موضوع تابع مقررات امور حسبی میباشد و بنابراین قرار فرجام خواسته بموجب ماده ۵۵۸ قانون آئین دادرسی مدنی باهاق آراء ابرام میگردد « در این مورد دیوان عالی کشور تفسیر سیستماتیک را بکار برده است .

تفسیر محدود و مبسوط - اصولاً قانون باید بنحوی تدوین شود که بین متن آن و منظور قانونگذار تناسب و مطابقت کامل حاصل گردد لیکن در بعضی موارد برخلاف این اصل بواسطه اشتباهات و نواقص لفظی که در عبارات قانون رخ میدهد عدم تناسب متن قانون با تمایل حقیقی قانونگذار از مدلول ماده مورد تفسیر و یا از مقایسه آن بامواد دیگر مکشوف میگردد - در اینگونه موارد که منظور متن در متن قانون کلاً بروز نیافته برای تأمین معنی حقیقی آن مفسر باید عبارت قانون را تا اندازه ای محدود نماید یا توسعه دهد که تعادل و مطابقت کامل بین متن و معنی قانون برقرار گردد و رفع نقص قانون بعمل آید .

به بیان دیگر اگر عبارات لفظی معنی قانون را ظاهر ننموده باشد باید آنرا توسعه داد و چنانچه بالعکس عبارات از حد معنی قانون تجاوز نموده باشد باید آنرا محدود نمود تا بدین طریق بین متن و معنی قانون تعادل کامل حاصل گردد - از اینجا دو نحو تفسیر بوجود میآید : تفسیر محدود و تفسیر مبسوط .

طرق تفسیر قوانین مدنی

مثال تفسیر محدود از رویه دیوان عالی کشور :

زنی بر اثر سوء رفتار شوهر خود وعدم پرداخت نفقه بدادگاه شهرستان مراجعه وتقاضای اجبار خواننده را بطلاق نموده دادگاه مزبور موردرنا منطبق باشق ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی دانسته و خواننده را محکوم مینماید که زن خود را مطلقه سازد حکم مزبور دردادگاه استان نیز استوار گردیده وبر اثر فرجامخواهی شوهر شعبه سوم دیوانعالی کشور بموجب حکم شماره ۱۳۵۶ - ۳۰/۱۰/۱۰ چنین رأی داده است :

« مطابق ماده ۱۱۴۹ قانون مدنی در صورت استتکاف شوهر از تأدیه نفقه و عدم اجرای حکم محکمه و الزام او بدادن نفقه زن میتواند برای طلاق به حاکم رجوع کند و با توجه بماده ۱۰ قانون ازدواج و شق ۴ از ماده ۷ قانون محاکم شرع معلوم است که مقصود از حاکم مذکور در ماده مرقوم حاکم شرع است و چون بر حسب ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی حکم ماده ۱۱۴۹ در موارد مذکور در ماده ۱۱۳۰ جاری است مرجع رسیدگی بتقاضای طلاق در این قضیه که باستناد انطباق باموارد مذکور در دو ماده ۱۱۴۹ و ۱۱۳۰ از قانون مدنی صادر گردیده خارج از صلاحیت دادگاه صادرکننده حکم بوده و مرجع رسیدگی در دادگاه شرع است از این لحاظ حکم فرجام خواسته شکسته میشود »

بنابراین دیوانکشور برای کلمه حاکم مذکور در ماده ۱۱۲۹ قانون مدنی معنی محدودی قائل شده و توضیح داده که منظور قانونگذار از کلمه حاکم شرع است .

مثال راجع بتفسیر مبسوطه - بشرح ماده ۳۰۹ آزمایش (قانون سابق) هرگاه شخص ثالث اصالتاً یا توسط وکیل در محاکمه دخالتی نموده باشد نمیتواند از طریق شکایت فوق العاده بر حکم صادره اعتراض نماید چون عبارت ماده فوق الاشعار کاملاً منظور قانون گذار راکه تحت عنوان وکیل نماینده از هر قبیل فرض داشته تأمین نمیکرد لذا در قانون جدید برابر ماده ۵۸۲ آئین دادرسی مدنی عبارت مقینه در قانون سابق توصیه شده و بجای کلمه وکیل نماینده قید گردیده است که شامل وکیل، ولی، وصی و قیم نیز خواهد بود کما اینکه شعبه ۴ دیوانعالی کشور بشرح حکم ۴۱۲ (۱۹/۲/۱) توضیح داده که « چنانچه ولی در دادرسی اصالتاً دخالتی داشته و از جریان امر مستحضر شده و میتواند برای حفظ حقوق صغیر بطریق عادی شکایت نماید دیگر پس از صدور حکم در دعوی اصلی نمیتواند از طریق شکایت فوق العاده استفاده و بحکم صادره اعتراض نماید » .

نسبت بقوانین خاصی که برای موارد معینی وضع و ایجاد شده هرگز نباید تفسیر مبسوطه را اعمال نمود زیرا بر اثر توسعه دادن عبارات قوانین مزبور بر خلاف منظور قانونگذار مبدل باحکام و اصول کلی خواهند گردید .

مفهوم مخالف (Argumentum à contrario) یکی دیگر از تفسیر دگماتیک

طرق تفسیر قوانین مدنی

میباشد و عبارت از آنستکه قانون گذار حکم موضوعی را با شرایط یا وصف خاصی مقرون نموده و چنانچه شرط یا وصف مزبور از عبارات قانون برداشته شود استنباط میگردد منظور قانون گذار جهت مخالف شرط یا وصف مزبور بوده است .

مثلاً ماده ۱۲۸۷ قانون مدنی برای صدور سند رسمی شرطی قید کرده و مقرر داشته که سند رسمی باید در حدود صلاحیت مأمورین رسمی و طبق مقررات تنظیم گردد مفهوم مخالف ماده مزبور اینست چنانچه سند فاقد هر یک از شروط مزبور بوده ولو اینکه در نزد مأمورین رسمی تنظیم شده باشد سند رسمی بشمار نمیرود .

« تکمیل قانون »

اسلوب دیگر تفسیر قوانین مدنی مربوط بتکمیل قانون است که از راه قیاس و ایجاد قواعد جدیدی بعمل میآید .

قیاس - موقعیکه دادگاه با موضوعی مواجه شود که هیچیک از مواد قانون شامل آن نبوده باشد مفسر باید مورد بحث را با امور مشابه که در قانون پیش بینی شده است تطبیق نماید و مدلول ماده قانونی را که با مورد رسیدگی مناسبت و شباهت بیشتر دارد از طریق قیاس نسبت بان اطلاق نماید. مثلاً در هیچیک از مقررات قانون جاریه ایران پیش بینی نشده که در کدام موارد ممکن است ناظر را از سمت مزبور عزل نمود و قانون مزبور در این قسمت ساکت است و چون عمل ناظر از نظر وظایف محوله شباهت کامل بعمل قیاس دارد بنابراین اگر ناظر در انجام وظایف خود قصور یا تقصیری نمود باید مواد پیش بینی شده برای عزل قیاس را درباره وی نیز اجرا نمود .

در پادای امر تصور می رود که قیاس و تفسیر بسبب یگانگی هستند و حال آنکه این دو امر از یکدیگر متفاوت بوده و بهیچوجه نمیتوان آنها را باهم توأم نمود زیرا در مورد قیاس قضیه مطروحه اصلاً از طرف مقنن پیش بینی نشده و با اعمال احکام امور مشابه پیش بینی شده در قانون بموضوع مطروحه خاتمه داده میشود و اما در مورد تفسیر بسبب فرض میشود که قانون گذار مورد بحث را نیز در نظر داشته و میخواسته حکم قانون مورد تفسیر را نسبت بان اطلاق نماید لیکن بر اثر نواقصی که در عبارات قانون رخ داده منظور قانون گذار کلاً یروز نیافته و با توسعه دادن عبارات قانون مورد دعوی را نیز مشمول آن قرار میدهند .

ایجاد قواعد جدید - بالاخره وقتیکه قضیه مطروحه از طرف مقنن پیش بینی نشده و قطع و فصل آن از طریق قیاس هم امکان پذیر نباشد در اینصورت که دادرس مواجه با سکوت کامل قانون گردید باید با در نظر گرفتن روح و مفاد عمومی قوانین و عرف و عادت و عمل و رویه قضائی با ایجاد قاعده جدیدی مبادرت نماید و طبق آن قضیه را قطع و فصل نماید والا طبق ماده ۴ آئین دادرسی مدنی مستتکف از احقاق حق شناخته خواهد شد .

طرق تفسیر قوانین مدنی

در این باب بعضی کشور های کنونی مثل سویس رل دادگاه را در ایجاد قواعد حقوقی رسماً شناخته اند باین معنی که در صورت سکوت کابل قانون و عادت Sinelegis دادرس میتواند بادر نظر گرفتن مقررات جاریه و رویه قضائی رأی خود را طبق قاعده ای که خود او بجای قانون گذار در دعوی مطروحه وضع میکرد صادر و اعلام دارد (ماده اول حقوق مدنی سویس مصوب ۱۹۰۲)

درخاتمه برای روشن شدن موضوع مورد بحث مراتب بالا بنحویزیر جدول بندی و ترسیم میشود .

	مفهوم مخالف	
	مبسوط	
	محدود	
ایجاد قواعد جدید	سیستماتیک	
قیاس	تفسیر دکلماتیک	تفسیر تاریخی
تکمیل قانون	تفسیر اصلی	
تفسیر از روح و مفاد قوانین و عرف و عادت		تفسیر تحت اللفظی

تفسیر قضائی قوانین مدنی
 پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی